



Exploring the Representation of an Imbecile in Financial Matters with an Emphasis on Article 667 of the Iranian Civil Code

Dr. Mohammad Amin Fard  (Corresponding Author)

Associate Professor, department of jurisprudence and fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran

Email: aminfard11@gmail.com

Mandana Mirzaei

PhD Student, department of jurisprudence and fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran

Abstract

Imāmi jurisprudence and Iranian Law hold that an imbecile (*safih*) is a person who lacks the capacity to preserve his/her own wealth and does not utilize the assets in an appropriate manner. As so, the imbecile is legally restricted only in financial matters and in cases where he/she has to compensate for the assets. According to this view, the imbecile is prohibited from appointing a lawyer in financial matters or matters with financial implications, on the grounds that he/she lacks the legal capacity in matters that are not allowed for themselves. This is despite the fact that the imbecile can still receive a lawyer in financial matters or matters with financial implications. This view is not devoid of errors, since the imbecile is still deprived of strong awareness in the matter while receiving a lawyer. On the other hand, considering that “the lawyer must act in the constituent’s best interest” as articulated in Article 667, the representation of an imbecile is not problematic. The present study aims at clarifying the validity of this type of representation using the descriptive-analytical method and by citing library resources. It appears that the representation of an imbecile is not valid, because the criterion for this person’s inability to appoint a lawyer also applies to receiving a lawyer. Therefore, the requirements of Article 667 of the Civil Code are not fulfilled and receiving a lawyer is not allowed.

Keywords: imbecile, appointing a lawyer, receiving a lawyer, constituent’s best interest, Article 667 of the Civil Code, financial possession





انفهور

Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/	سال ۵۶ - شماره ۳ - شماره پیاپی ۱۳۸ - پاییز ۱۴۰۳، ص ۸۲ - ۶۱
شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲	شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۳۹
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۱/۳۰	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۹/۱۸
DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2023.78177.1422	تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۲۲
	نوع مقاله: پژوهشی

واکاوی و کالت سفیه در امور مالی با تأکید بر ماده ۶۶۷ قانون مدنی ایران

دکتر محمد امین فرد (نویسنده مسئول)

دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و علوم اسلامی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

Email: aminfard11@gmail.com

ماندانا میرزائی

دانشجوی دکتری گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و علوم اسلامی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

چکیده

در فقه امامیه و حقوق ایران، سفیه به کسی گفته می‌شود که فاقد حالتی است که وی را به حفظ مال و ادا دارد و او مال را در جای خود مصرف نمی‌کند. به همین دلیل صرفاً در امور مالی یا متضمن مال محجور است. بر مبنای این دیدگاه، سفیه از تعیین وکیل در امور مالی و دارای جنبه مالی ممنوع شده است؛ زیرا وی در اموری که خود امکان تصرف ندارد نمی‌تواند وکیل انتخاب کند. این در حالی است که وکالت‌پذیری او در امور مالی یا دارای جنبه مالی پذیرفته شده است. دیدگاه فوق خالی از اشکال نیست؛ زیرا سفیه در حین وکالت نیز فاقد قوای تشخیص مصلحت در امور مذکور است، ازسویی باتوجه به اینکه «رعایت مصلحت موکل» به موجب ماده ۶۶۷ قانون مدنی الزامی است، وکالت وی خالی از اشکال نیست. در پژوهش حاضر سعی شده است با به‌کارگیری روش توصیفی تحلیلی و استناد به منابع کتابخانه‌ای، مبنای صحت و یا عدم صحت این نوع وکالت تبیین شود. به نظر می‌رسد باتوجه به اینکه معیار عدم جواز توکیل توسط سفیه، در وکالت‌پذیری نیز موجود است و تحقق مفاد ماده ۶۶۷ قانون مدنی نیز درباره او ممکن نیست، وکالت‌پذیری وی نیز صحیح نباشد.

واژگان کلیدی: سفیه، توکیل، وکالت‌پذیری، مصلحت موکل، ماده ۶۶۷ قانون مدنی، تصرفات مالی.

مقدمه

مفهوم ارائه‌شده از سفیه در فقه امامیه ناظر بر حجر و ممنوعیت وی در تصرفات مالی است. حجر سفیه در امور مالی سبب شده است تا وی امکان انتخاب وکیل برای اموری که ممنوع از انجام آن‌هاست را نداشته باشد؛ زیرا وی سلطه بر آن امور را ندارد تا بتواند آن را به دیگری توکیل کند.

به موازات این دیدگاه، وکالت سفیه در مطلق امور، مورد پذیرش فقیهان امامیه و به تبع آن‌ها، مورد پذیرش قانون مدنی ایران واقع شده؛ چراکه قانون مذکور به موجب ماده ۶۷۸ سفاهت را یکی از اسباب انحلال وکالت تلقی نکرده است. بنابراین می‌توان گفت: وکالت سفیه، صحیح قلمداد شده است و این امر با حجر سفیه در امور مالی که معلول نقصان ذاتی عقل وی است، تنافی و تعارض دارد؛ زیرا عامل اصلی حجر سفیه در امور مالی این است که وی توان تشخیص مصلحت خود را در امور مالی و معاملات مربوط به مال ندارد و اینکه گفته شده است سفیه کسی است که توان تشخیص مصلحت خود در اموال متعلق به خود را ندارد و نه در خصوص اموال سایرین، خالی از اشکال نیست؛ چراکه ضعف و آشفتگی سفیه در مواجهه با تصرفات مالی به سبب نقصان ذاتی عقل وی است و این نقصان ذاتی وی، در حین عهده‌دارشدن وکالت نیز پابرجاست، لذا تصرفات سفیه در مواجهه با هرگونه مالی؛ چه متعلق به خود و چه متعلق به دیگری، عقلایی نیست و شایسته است که وکالت وی در خصوص امور مالی معتبر محسوب نشود. این بطلان با لحاظ مفاد ماده ۶۶۷ قانون مدنی ایران از وضوح بیشتری برخوردار می‌شود. «رعایت مصلحت موکل» مؤلفه‌ای است که تحقق آن شرط صحت وکالت تلقی شده است. بنابراین سفیه در وهله اول باید بتواند در معاملات مالی و تصرفات مربوط به اموال، عقلایی رفتار کند و در وهله دوم نیز بتواند مصلحت موکل خود را تشخیص دهد و در راستای حفظ و مراعات آن گام بردارد. آنچه که در ظاهر این گزاره‌ها به چشم می‌خورد، صرف‌نظر از دیدگاه مشهور فقها این است که آیا شخص سفیه که در مفهوم آن گفته شده است کسی است که توان رفتار عقلایی نسبت به اموال را دارا نیست، هنگامی که در جایگاه وکیل قرار می‌گیرد چگونه می‌تواند رفتاری عقلایی با اموال موکل خود داشته باشد و نیز چگونه می‌تواند در راستای تشخیص و رعایت مصلحت موکل خود اقدام و تصرف کند؟

به همین منظور، در تحقیق پیش‌رو سعی شده است تا با توجه به مفاهیم سفیه و مصلحت، وکالت سفیه بررسی شود.

در خصوص پیشینه بحث باید گفت: پژوهش مستقلی راجع به وکالت سفیه صورت نگرفته است و شاید بتوان این مهم را معلول پذیرش نظر غالب فقیهان در فقه امامیه و نیز دیدگاه قانونگذار در نظام حقوقی ایران دانست که همگی بر این باورند تصرفات سفیه صرفاً در امور مالی مربوط و متعلق به خود غیرنافذ یا

باطل است، درحالی که می تواند در همان تصرفات مالی، وکیل دیگری قرار گیرد. با این حال، سعی شده است تا به عمده پژوهش های صورت گرفته مرتبط با محور تحقیق حاضر اشاره شود. برخی از تحقیقات صورت گرفته صرفاً به این مباحث پرداخته اند: حجر، رشد و حدود تصرفات و اقدامات سفیه محدود به موارد و مباحث معمول و مطرح در فقه امامیه و حقوق ایران، از جمله: نکاح سفیه، اقدامات و تصرفات سفیه و... . برخی دیگر نیز رعایت مصلحت موکل را به صورت مجزا و فارغ از مبحث وکالت سفیه، که محور تحقیق حاضر است، بررسی کرده اند. در ذیل به برخی از این موارد اشاره می شود:

«بررسی وضعیت وکالت صغیر ممیز و سفیه»، به قلم غفار محمدی و توران محمدی؛ در این مقاله، وکالت صغیر ممیز و سفیه بررسی شده است و نتیجه آن، موافقت با قول مشهور؛ یعنی صحت وکالت سفیه است که اغلب ادله موافقان صحت وکالت سفیه بیان شده و ادله مخالفان آن بیان نشده است.

«ضمانت اجرای عدم رعایت مصلحت»، نوشته بیژن حاجی عزیزی؛ با توجه به اینکه رعایت مصلحت موکل در ماده ۶۶۷ قانون مدنی ذکر شده و با این حال، ضمانت اجرای عدم رعایت این مصلحت دارای ابهام است، سعی دارد تا منشأ اثر بودن یا بطلان این اقدامات وکیل را ارزیابی کند.

«عدم رعایت مصلحت موکل در انتقال مال از سوی وکیل»، به قلم عباس زمانی؛ چنان که از عنوان نوشتار بر می آید صرفاً ضمانت اجرای عدم رعایت مصلحت موکل نسبت به فرایند انتقال مال بررسی شده است؛ بدین صورت که، انتقال مال بدون توجه به مصالح موکل صرفاً مسئولیت وکیل را به دنبال خواهد داشت یا اینکه انتقال صورت گرفته غیر نافذ محسوب می شود؟

«احکام و حدود حجر سفیه در امور مالی و غیر مالی»، نوشته جواد نوری؛ در این نوشتار، حدود حجر سفیه و نیز احکام مختلف مربوط به اقدامات وی بررسی شده است.

«نکاح سفیه از دیدگاه فقه اسلامی و حقوق ایران»، به قلم افتخار دانشپور و پگاه بابائی است. در این مقاله، اقدام استقلالی سفیه برای انعقاد عقد نکاح با تکیه بر دیدگاه فقهای مذاهب اسلامی ارزیابی شده است.

۱. مفاهیم

۱.۱. سفیه

«سفه» در لغت به معنای ضد حلم آمده است و به شخص جاهل گفته می شود.^۲ در مفهوم اصطلاحی سفیه میان فقیهان اختلاف دیدگاه وجود دارد. غالب فقیهان سفیه را این گونه تعریف کرده اند: سفیه کسی

۲. ابن منظور، لسان العرب، ۴۹۷/۱۳.

است که اموال خود را در غیراغراض صحیح و موافق با اغراض عقلا خرج می‌کند. بنابراین اگر در این حالت چیزی بفروشد، بیع وی نافذ نخواهد بود؛ زیرا او از تصرفات مالی ممنوع است، هر چند که این تصرفات با افعال عقلا تناسب داشته باشد.^۳ علت حجر سفیه این است که اقدامات و تصرفات مالی وی نوعاً غیرعقلایی است، هر چند که ممکن است یک یا چند مورد از تصرفات وی عقلایی باشد اما این امر، در رفع حجر وی نقشی نخواهد داشت. اما تصرفات وی در غیرمال؛ مانند طلاق، طهار، خلع، اقرار به حد، قصاص و نسب صحیح است، ولی عوض خلع به او داده نمی‌شود و می‌تواند وکیل دیگری در بیع و هبه و سایر امور شود و در صورت اجازه، بیعش از سوی ولی صحیح خواهد بود.^۴

در مقابل دیدگاه فوق، برخی دیگر از فقیهان فساد عقل را تنها منحصر به جنون نمی‌دانند و معتقدند که فساد عقل همان‌گونه که می‌تواند ناشی از جنون باشد، می‌تواند نشأت گرفته از سفاهت نیز باشد، از جمله صاحب ریاض که بر فساد عقل از روی سفاهت تصریح کرده است: «ولایت پدر و جد پدری بر بالغ در صورت فساد عقل وی به سبب سفاهت یا جنون مطلقاً ثابت می‌شود؛ چه آن بالغ مرد باشد یا زن، در صورتی که این فساد عقل متصل به صغر باشد.»^۵

علاوه بر آن، ظاهراً شیخ یوسف بحرانی نیز سفیه را با فسادالعقل یکسان دانسته است؛ چراکه در بحث اولیای محجورین می‌گوید: «من بلغ سفیها...» و در توضیح ذکر شده در دو سطر بعد می‌گوید: «من بلغ فاسد العقل...»^۶

علامه در قواعد و فاضل هندی در کشف اللثام نیز سفیه و مجنون را قسیم یکدیگر می‌دانند و فساد عقل را ناشی از سفاهت یا جنون می‌دانند؛ بدین توضیح که، ولایت حاکم در نکاح مختص به موردی است که مورد ولایت این‌گونه باشد: شخص بالغی که به سبب جنون یا سفیه فسادالعقل شده یا شخصی که بعد از بلوغ فسادالعقل شده یا کسی که بعد از بلوغ مجنون یا سفیه شده است؛ خواه مرد باشد یا زن.^۷

نوشتار حاضر بر مبنای نظر مشهور خواهد بود؛ چراکه مطابق با دیدگاه دوم، سفیه همانند مجنون از فساد عقل در تمام امور؛ اعم از امور مالی و غیرمالی برخوردار است، لذا وکالت وی نیز تحت عموم حجر ثابت شده قرار می‌گیرد و همچون شخص مجنون که فاقد قوه ادراک است، وکالت وی صحیح نیست. مسئله اصلی، ناشی از دیدگاه مشهور فقیهان است که وی را نسبت به انجام امور مالی محجور می‌دانند و

۳. محقق حلی، شرائع الاسلام، ۸۶/۲.

۴. علامه حلی، ارشاد الأذهان، ۳۹۶/۱.

۵. طباطبایی، ریاض المسائل، ۷۸/۲.

۶. بحرانی، الحدائق الناظرة، ۲۳۹/۲۳.

۷. فاضل هندی، کشف اللثام، ۶۱/۷؛ علامه حلی، قواعد الأحكام، ۱۲/۳.

مبتنی بر همین دیدگاه معتقدند که سفیه در امور مالی قادر به تعیین وکیل نیست، جز با اذن ولی و تحت نظارت وی و درعین حال، بر این باورند که سفیه می‌تواند در امور مالی برای دیگری وکیل قرار گیرد. به همین منظور صرفاً وکالت سفیه مطابق با دیدگاه مشهور بررسی می‌شود.

۲.۱. مصلحت

مصلحت در لغت از ریشه (ص ل ح)، در مقابل مفسده و فساد^۸ و به معنای خوبی، نیکی، خیر و صواب است. راغب در تعریف فساد می‌گوید: فساد، ضد صلاح است و به معنای خروج چیزی از حد اعتدال است؛ خواه این خروج اندک باشد یا زیاد.^۹ بنابراین هر چیزی که مانع از فساد و تباهی و خروج شیء از حالت اعتدال شود، به صلاح یا مصلحت خواهد بود.

مصلحت در فقه شیعه به دو معنا به کار رفته است: ۱. مصلحت تشریحیه که به معنای جلب منفعت و تأمین هدف شارع از راه فتوا و تعیین حکم است؛ ۲. مصلحت اجرائیه که به معنای آن چیزی است که حکم و فتوای آن معین است، اما در مقام اجرا به شکلی که موجب جلب منفعت و دفع ضرر باشد، به انجام می‌رسد.^{۱۰}

فقیهان و حقوق‌دانان در خصوص مصلحت مطرح شده در باب وکالت، که شرط نفوذ یا صحت اقدامات وکیل است و همچنین موضوع ماده ۶۶۷ قانون مدنی نیز قرار گرفته است، مفاهیم مشابهی ارائه داده‌اند.

برخی از ایشان بر این باورند که هر چیزی که موجب خیر و صلاح، نفع و آسایش موکل می‌شود، مصلحت نامیده می‌شود.^{۱۱}

عده‌ای دیگر از فقیهان معتقدند که در معنای «مصلحت ملزمه» مطرح شده در باب وکالت ابهام وجود دارد؛ بدین توضیح که، مراد از آن طبق احتمالی مصلحت واقعی موکل است؛ یعنی عقد وکالت انصراف به مصلحت واقعی موکل دارد و وکیل موظف است در راستای صلاح واقعی موکل گام بردارد، ولو اینکه موکل از انجام اقدام او مطلع یا راضی بر آن نباشد، که به نظر می‌رسد چنین چیزی در عقد وکالت که استتباب در تصرف است، منظور نباشد؛ چراکه رعایت مصلحت واقعی فرد متناسب با مقوله ولایت است، نه وکالت که استتباب در تصرف است. احتمال دیگر این است که وکیل مصلحت موکل را به تشخیص خود موکل

۸. راغب اصفهانی، المفردات، ۶۳۶/۱؛ ابن‌منظور، لسان العرب، ۵۱۷/۲.

۹. راغب اصفهانی، المفردات، ۶۳۶/۱.

۱۰. ایازی، ملاکات احکام و شیوه‌های استکشاف آن، ۳۱۵.

۱۱. سنهوری، وکالت، ۷۲.

رعایت کند. به عبارتی، همان خصوصیتی که در نظر موکل مطلوب است، وکیل انجام دهد. گویا موکل می‌گوید: اگر قرار بود خودم انجام دهم، همان‌گونه که من انجام می‌دادم تو انجام بده و ظاهر وکالت منصرف به این احتمال است. به عبارتی، صحیح‌تر آن است که وکیل را متعهد به رعایت آن چیزی بدانیم که موکل مصلحت خود می‌داند (که ممکن است متفاوت از صلاح واقعی وی باشد)، بنابراین وکیل باید به گونه‌ای عمل کند که اگر موکل قصد داشت اصالتاً اقدام کند، آن‌طور عمل می‌کرد.^{۱۲} البته این موارد، حالتی را که موکل امور خود را به صلاح‌دید وکیل وا می‌گذارد، در بر نمی‌گیرد.^{۱۳}

در واقع، به‌طورکلی اعطای نمایندگی به سه صورت محقق می‌شود که رعایت مصلحت، تنها به برخی از این صور اختصاص دارد.^{۱۴}

ا. در صورتی که توکیل بر طبق اطلاق باشد، مانند اینکه وکیل بگوید: «وکالتک فی بیع داری» و جوب مراعات مصلحت موکل، منحصر به این نوع از وکالت است.

ب. اگر توکیل وکیل به صورت عموم باشد، مثلاً موکل بگوید: «وکالتک فی بیع داری بأی ثمن ترید...» اگر وکیل بخواهد که منزل را به ده تومان بفروشد و به همین قیمتی که قصد کرده است بیع کند، بیع او صحیح است؛ زیرا که در صورت دلالت عموم یا تصریح به فردی تفاهم عرفی برخلاف آن راه ندارد و اجماعی هم در این صورت نیست، بلکه ظاهراً اجماع برخلاف است و اصل هم در این صورت به ادله نفوذ عمل وکیل در «ما وکل فیه» مندرج است. بله، صورت تعمیم و تخصیص نیز بر دو قسم است: یکی به گونه‌ای که مذکور شد که مقید به مصلحت نباشد؛ دوم اینکه مقید به مصلحت باشد، مثل اینکه بگوید: وکیل هستی در فروختن خانه من به هر قیمتی که فلان کس بگوید اگر مصلحت دانی یا وکیل هستی در فروختن آن به ده تومان اگر صلاح دانی یا در فروختن به یک تومان تا صد تومان هرچه صلاح دانی و این قسم نیز مثل صورت اطلاق است که ملاحظه مصلحت در آن لازم است و بدون مراعات این عمل، غیر ممضاست. در صورتی که موکل به وکیل بگوید که در مباحه یا هبه، هر یک را که صلاح بدانی انجام بده، اختیار یکی از آن‌ها مقید به مصلحت است اما نسبت به کیفیت هر یک از آن‌ها مطلق است و چنان‌که پیش‌تر گفته شد، در صورتی که توکیل به طور مطلق باشد، رعایت مصلحت ضروری و لازم است، لذا در خصوص کیفیت موردی که توسط وکیل انتخاب می‌شود نیز رعایت مصلحت موکل بر وکیل الزامی است.

۱۲. شبیری زنجانی، کتاب نکاح، ۴۳۸/۱۲.

۱۳. حاجی عزیزی، اعتماد، «ضمانت اجرای عدم رعایت مصلحت در وکالت»، ۵۸.

۱۴. نراقی، رسائل و مسائل، ۳۱۷/۱.

ج. در صورتی که وکالت به نوع یا کیفیت خاصی از معامله تعلق گرفته باشد؛ مثلاً اینکه موکل بگوید: «وکالت فی بیع داری بعشره توأمین» در این صورت، هرگاه خواهد به ده تومان بفروشد و حال اینکه صد تومان گنجایش داشته باشد، بیع صحیح است.

نکته بسیار مهمی که در تشخیص مصلحت مطرح می‌شود این است که تشخیص مصلحت موکل توسط وکیل، با در نظر گرفتن جمیع اطراف و ابعاد موضوع وکالت است و هرآنچه که با ملاحظه جمیع اطراف عمل، موافق مصلحت موکل تشخیص داده شود، الزامی و واجب می‌شود. لذا گاهی اوقات امری نسبت به شخصی مصلحت است و نسبت به دیگری مصلحت نیست؛ مانند اینکه کسی ادعایی بر شخصی دارد که این ادعا منجر به قسم می‌شود و وکیل آن را به ده تومان مصالحه می‌کند که پرداخت ده تومان برای مصالحه نسبت به برخی اشخاص، اصلح از سوگند یادکردن است و نسبت به برخی دیگر چنین نیست یا اینکه برای مثال، فروختن منزل به ده تومان در زمانی مصلحت باشد و در زمان دیگر به مصلحت نباشد و مانند این موارد.^{۱۵} به طور کلی، تشخیص اینکه چه چیزی به مصلحت موکل است، باید با در نظر گرفتن تمام ابعاد مورد وکالت باشد و این مهم، برعهده وکیل است. حال، اینکه سفیه در جایگاه وکیل توان چنین تشخیصی را دارد یا خیر، متعاقباً اشاره می‌شود.

۲. دیدگاه صحت وکالت سفیه و ادله آن

فقیهان امامیه بر این باورند که سفیه در خصوص اموری که ممنوع از تصرف است، امکان تعیین وکیل را ندارد و در عین حال می‌تواند وکیل دیگری در همان امور قرار گیرد. ایشان، تنها کمال عقل به سبب بلوغ و رفع حجر به سبب جنون را شرط صحت وکالت دانسته و بر این باورند که تنها وکالت صغیر و مجنون صحیح نیست.^{۱۶}

مبانی فقهی فقیهان امامیه در خصوص صحت وکالت سفیه از رویه واحدی تبعیت می‌کند و اغلب آن‌ها ضمن مقایسه سفیه با مجنون و صغیر، مسلوب‌العبار نبودن سفیه را نتیجه گرفته‌اند. بنابراین عمده دلایل ارائه شده از سوی آن‌ها برای صحت وکالت سفیه در امور مالی این است که عبارات سفیه صحیح است و مانند اطفال و مجانین، مسلوب‌العبار نیست تا وکالت او باطل تلقی شود.

برخی از فقیهان علاوه بر معتبر دانستن عبارات سفیه به این نکته اشاره کرده‌اند که: اجرای عقود، تصرف

۱۵. تراقی، رسائل و مسائل، ۱/۳۱۸ تا ۳۱۹.

۱۶. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۴/۳۲۲؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۵/۲۲۶؛ علامه حلی، ارشاد الأذهان، ۱/۴۱۶؛ سبزواری، مهذب الأحكام، ۲۱/۱۴۵؛ حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ۵/۲۸۱؛ خمینی، تحریر الوسیله، ۲/۴۳.

امین فرد، میرزائی؛ واکاوی وکالت سفیه در امور مالی با تأکید بر ماده ۶۶۷ قانون مدنی ایران/۶۹

مالی محسوب نمی‌شود؛ چه در موردی که عقد را از سوی خود واقع ساخته یا به‌عنوان وکیل از سوی دیگری متصدی اجرای آن باشد. بله، سفیه صرفاً در اموری که مقتضی تصرف در مال خویش است، ممنوع و محجور است.^{۱۷} باین حال، امام خمینی وکالت وی را نه تنها در اجرای صیغه عقد، که در اصل معامله نیز جایز دانسته است.^{۱۸}

برخی دیگر نیز برای اثبات جواز وکالت سفیه در امور مالی به ادله‌ای مراجعه کرده‌اند که خالی از اشکال نیست، از جمله این ادله، تمسک به عمومات ادله وکالت است. به عبارتی، چیزی که قابلیت مانع بودن برای وکالت سفیه را داشته باشد، وجود ندارد و حجر اجمالی سفیه و ممنوعیت او از تصرف در اموالش مستلزم این نیست تا از تصرف در مال غیر نیز ممنوع باشد، چه بسا سفیه رعایت و ملاحظه مال مردم را بکند ولی نسبت به مال خودش چنین نباشد! اصل نیز بر عدم دلیل است و این نبود دلیل، خود دلیل است تا اینکه منع ثابت شود و این مؤیدی است که تصرف سفیه معتبر است و مانند مجنون و صغیر قابلیت وکالت از او سلب نشده است.^{۱۹}

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد با توجه به اینکه قانون مدنی ایران برگرفته از فقه امامیه است، به تبع آن قانونگذار نیز وکالت سفیه را جایز و نافذ دانسته است. البته در مواردی با توجه به مفاد ماده ۶۸۲ قانون مدنی، صحت عقد وکالت را منوط به این دانسته که سفیه را متعهد و مدیون دیگری نگردانند.^{۲۰} ذکر این نکته ضروری است که برخی از اندیشمندان با دیدگاه صحت وکالت سفیه مخالف بوده و بر این باورند که وی توانایی لازم برای عهده‌دار شدن وکالت را ندارد. دیدگاه این گروه متعاقباً به تفصیل بیان خواهد شد.

قائلان به صحت وکالت سفیه، در راستای توجیه آن به بررسی مواد قانون مدنی پرداخته و صحت وکالت سفیه در امور مالی را از آن نتیجه گرفته‌اند.^{۲۱} از جمله ادله‌ای که در این باره مطرح شده است، عبارت‌اند از:

أ. از میان شرایط لازم برای تشکیل اعمال حقوقی آنچه که بسیار ضروری است و به نوعی عنصر سازنده محسوب می‌شود، اراده انشایی عقد است. همان‌طور که ماده ۱۹۰ قانون مدنی بر این مهم اشعار دارد، آنچه که لازمه انعقاد عقد و به عبارتی شرط صحت آن است، قصد انشاست، برخلاف رضا که شرط نفوذ

۱۷. شهید ثانی، الروضة البهية، ۱۰۵/۴؛ محقق کرکی، جامع المقاصد، ۱۹۹/۸.

۱۸. خمینی، تحریر الوسیله، ۱۸/۲.

۱۹. مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان، ۵۰۹/۹.

۲۰. امامی، حقوق مدنی، ۲۱۸/۲.

۲۱. محمدی، غفار؛ محمدی، توران، «بررسی وضعیت وکالت صغیر ممیز و سفیه»، ۴۲۵ تا ۴۲۷.

عقد است. بنابراین وقتی که سفیه به موجب عقد وکالت، عقود را برای موکل خود منعقد می‌کند، قصد انشا که لازمه صحت عقد است را داراست و رضایت به عقد نیز که تنفیذکننده آن است از سوی موکل محقق می‌شود.

ب. معامله‌ای که توسط وکیل انجام می‌شود، برای خودش نیست؛ بلکه وی آن را در چهارچوب و حدود تعریف‌شده عقد وکالت انجام می‌دهد، لذا نیاز به اذن ولیّ او محلی از اعراب ندارد تا گفته شود اقدامات او در وکالت نافذ نیست.

ج. وکالت سفیه برای دیگری مال نیست تا از آن ممنوع شود؛ به عبارتی، اعمال انسان برای او مال محسوب نمی‌شوند.

د. ماده ۶۶۲ قانون مدنی که بیان می‌دارد: «وکالت باید در امری داده شود که خود موکل بتواند آن را به جا آورد، وکیل هم باید کسی باشد که برای انجام آن امر اهلیت داشته باشد»، توسط ماده ۶۸۲ این قانون تبیین شده است: «محجوریت موکل سبب بطلان وکالت می‌شود، مگر در اموری که حجر مانع از توكیل در آن‌ها نیست و همچنین است محجوریت وکیل، مگر در اموری که حجر مانع از اقدام در آن نباشد.» بنابراین سفیه نیز برای عهده‌دار شدن وکالت دارای اهلیت لازم است. در واقع ماده ۶۸۲ قانون مدنی، حجر وکیل به موجب سفیه را از موضوع ماده ۶۶۲ این قانون خارج کرده است.

۳. دیدگاه عدم صحت وکالت سفیه و ادله آن

پس از تبیین دیدگاه پذیرفته‌شده نزد فقیهان و به تبع آن قانون مدنی ایران، ذکر این نکته ضروری است که در فقه امامیه دیدگاهی مخالف با دیدگاه مذکور وجود ندارد و نظریه بطلان وکالت سفیه در امور مالی، مورد پذیرش ایشان واقع نشده است. اما با ملاحظه ماده ۶۶۷ قانون مدنی که مقرر می‌دارد: «وکیل باید در تصرفات و اقدامات خود مصلحت موکل را مراعات نماید و از آنچه که موکل بالصراحة به او اختیار داده یا برحسب قرائن و عرف و عادت داخل اختیار او است تجاوز نکند»، اشکالات بیان‌شده در مسئله همچنان متوجه وکالت سفیه است و به نظر می‌رسد کسانی که با تکیه بر مواد قانون مدنی سعی بر توجیه وکالت سفیه در امور مالی دارند، از مفاد این ماده غفلت کرده‌اند. لذا این سؤال مطرح است که رعایت مصلحت موکل توسط سفیه چگونه امکان‌پذیر است، به‌ویژه در عقودی که موکل امر را به صلاح‌دید وکیل واگذار می‌کند، بیش از پیش وکالت سفیه را مخدوش می‌کند.

عمده دلایلی که می‌توان برای عدم صحت وکالت سفیه در امور مالی بیان کرد، عبارت‌اند از:

۱.۳. حمایتی بودن حجر سفیه

چنان‌که در تبیین مفهوم سفیه گذشت، وی از قوای دماغی لازم برای مدیریت و تصرفات عقلایی در امور مالی و متضمن مال برخوردار نیست. به همین منظور قانونگذار برای حمایت از او تمامی تصرفات مالی را ممنوع یا منوط به تنفیذ ولی یا قیم وی کرده است. چنان‌که ماده ۱۲۱۴ قانون مدنی بر آن تصریح کرده است: «معاملات و تصرفات غیررشید در اموال خود نافذ نیست، مگر با اجازه ولی یا قیم او؛ اعم از اینکه این اجازه قبلاً داده شده باشد یا بعد از انجام عمل. معذک، تملکات بلاعوض از هر قبیل که باشد، بدون اجازه هم نافذ است.»

ممکن است در وهله اول این تلقی ایجاد شود که حجر سفیه تنها مربوط به اموال اوست و در خصوص اموال دیگران می‌تواند تصرفاتی داشته باشد، چنان‌که برخی چنین تصور کرده‌اند.^{۲۲} از نظر ایشان مبنای حجر سفیه حمایت از آنهاست و در وکیل قرارگرفتن آنها ضرری وجود ندارد^{۲۳} تا اینکه از آن منع شوند. اما نکته حائز اهمیتی که باید بدان توجه کرد این است که مبنای قانونگذار برای محجورداستن سفیه چیست و چرا وی سفیه را از تصرفات مالی منع کرده است؟ چه ویژگی و خصیصه‌ای در سفیه موجب شده است تا چنین احکامی برای او ثابت شود و مورد حمایت قانونگذار قرار گیرد؟ پاسخی که می‌توان به صورت اجمالی به این سؤال داد این است که علت اصلی حمایت قانونگذار از سفیه، فقدان قوای دماغی لازم برای تصرفات عقلایی در اموال است. بنابراین ملاک مذکور در هر جا که قرار داشته باشد محجوریت سفیه را در پی خواهد داشت، لذا سفیه در مواجهه با اموال، از تصرفات عقلایی ناتوان خواهد بود؛ خواه آن مال متعلق به خودش باشد یا دیگری. حمایتی بودن حجر سفیه، نه تنها مثبت صحت وکالت وی در امور مالی نیست؛ بلکه تأکیدی است بر عدم توانایی او در عهده‌دارشدن وکالت ازسوی دیگری در امور مالی.

در مقابل کسانی که وکالت سفیه را در امور مالی صحیح می‌دانند، وی را برخی از حقوق‌دانان معاصر دارای اهلیت لازم ندانسته و بر این امر تصریح کرده‌اند. ایشان با تکیه بر ماده ۶۶۲ قانون مدنی، ضابطه اهلیت را برای وکیل و موکل یکسان دیده‌اند و معتقدند: باتوجه به اینکه سفیه در امور مالی اهلیت ندارد، وکالت انجام معامله را نیز نمی‌تواند بپذیرد. همچنین، ذیل ماده ۶۸۲ قانون مدنی که مقرر می‌دارد: «محجوریت موکل موجب بطلان وکالت می‌شود، مگر در اموری که حجر مانع از توکیل در آنها نمی‌باشد و همچنین است محجوریت وکیل، مگر در اموری که حجر مانع از اقدام در آن نباشد»، حکایت از این دارد که قانونگذار نخواستار است وکالت محجور (سفیه) را خارج از حدود صلاحیت او برای تصرف در

۲۲. مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان، ۵۰۹/۹.

۲۳. کاتوزیان، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، ۴۴۰.

اموال خودش بپذیرد.^{۲۴}

توجه و در نظر گرفتن مبنای حجر سفیه، اهلیت وی را برای وکالت مخدوش می‌سازد. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، یکی از ادله قائلان به صحت وکالت سفیه این است که وکالت وی مشمول عموم ادله وکالت می‌شود و مانعی هم در میان نیست که صلاحیت، مانعیت داشته باشد. در پاسخ باید گفت: به‌طور کلی، اهلیتی که توسط حقوق دانان در عقد وکالت لازم دانسته شده است، دو قسم است: قسمی، اهلیت تحقق قصد انشا و دیگری، اهلیت لازم برای تصرفات حقوقی است.^{۲۵} قائلان به صحت وکالت سفیه در امور مالی بر این نظرند که سفیه از اهلیت لازم برای انشای عقد برخوردار است؛ زیرا آنچه که برای انشای عقد لازم دانسته شده این است که طرفین عقد عاقل و بالغ باشند و بدین جهت، قانون، عبارت و قصد انشای صغیر غیر ممیز و مجنون را که خالی از اعمال دماغی است؛ چه جنون اطباقی باشد و چه ادواری، مفید ندانسته است. اما صغیر ممیز و سفیه چنان‌که در ذیل ماده ۱۲۱۲ قانون مدنی مقرر شده است می‌توانند تملک بلاعوض و حیازت مباحات کنند، اگرچه ولی یا قیم آن‌ها اجازه چنین تملکی را ندهند و از طرفی، قائل باشیم به اینکه قبول به وسیله قصد انشا محقق می‌شود و این دو نیز قصد انشا دارند. مگر آنکه گفته شود قبول فقط به‌وسیله رضایت به ایجاب محقق می‌شود و احتیاج به قصد انشا ندارد.

قسم دیگر اهلیت، از حیث جواز تصرف در امور مالی است.^{۲۶} چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، غالب حقوق دانان مطابق با لزوم برخورداری این نوع اهلیت نیز وکالت سفیه را جایز و صحیح دانسته‌اند، در حالی که وی با توجه به اینکه در امور مالی خود فاقد صلاحیت لازم برای تصرفات حقوقی است، در وکالت از سوی دیگری نیز فاقد چنین اهلیتی است، به‌ویژه اینکه کلمه «امری» در ماده ۶۶۲ قانون مدنی ناظر بر تصرفات حقوقی نیز است و همچنین بنا بر دیدگاهی که معتقد است ماده مذکور صرفاً ظهور در تصرفات حقوقی دارد.^{۲۷}

اگرچه فقیهان بر صحت وکالت سفیه و اهل بودن وی برای وکالت تصریح کرده‌اند، اما برخی از آن‌ها در بیان شروط وکیل معیارهایی ارائه کرده‌اند که با اهلیت او برای وکالت تنافی دارد، از جمله کاشف‌الغطاء که می‌گوید: وکیل باید قادر بر اجرای مورد وکالت باشد. بنابراین اگر شخصی، دیگری را برای محاسبه دستمزد عمال و کارگران خود تعیین کند در حالی که وی حساب نمی‌داند، وکالت او صحیح نیست.^{۲۸}

۲۴. کاتوزیان، عقود معین حقوق مدنی، ۶۷/۴.

۲۵. امامی، حقوق مدنی، ۳۲۶/۲.

۲۶. امامی، حقوق مدنی، ۲۳۷ تا ۲۳۶/۲.

۲۷. کاتوزیان، دوره مقدماتی حقوق مدنی، ۵۸/۲؛ پرچین سلفی، «ماهیت وکالت و قلمرو موضوعی آن در حقوق ایران»، ۴.

۲۸. کاشف‌الغطاء، تحریر المجله، ۵۶/۴.

۲.۳. جایگاه آزادی اراده موکل در تعیین وکیل سفیه

مسئله مهمی که دیدگاه صحت وکالت سفیه در امور مالی به آن استناد می‌کنند این است که وکالت سفیه تحت عمومیت مفاد ماده ۱۰ قانون مدنی و مشمول اصل حاکمیت اراده خواهد بود و چیزی که بتواند اراده وی را محدود و مقید کند در میان نیست.

ماده ۱۰ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «قراردادهای خصوصی نسبت به کسانی که آن را منعقد نموده‌اند در صورتی که مخالف صریح قانون نباشد، نافذ است.»

در حقوق موضوعه، مرز حاکمیت اراده به موارد مذکور محدود شده است: ۱. نظم عمومی و اخلاق حسنه؛ ۲. عقود که قانون از قبل مشخصات آن‌ها را بیان کرده است، مانند شرکت‌های تجاری و اجاره خدمات در حدود قوانین کار؛ ۳. عقود شکلی، که در این عقود، تشریفات قانونی در حقیقت قیود اراده محسوب می‌شوند.^{۲۹} در خصوص اقدام موکل بر اعطای وکالت به سفیه باید گفت: هنگامی که سفیه به دلیل نقصان ذاتی و فقدان ملکه اصلاح مال، از اهلیت لازم برای عهده‌دار شدن وکالت برخوردار نیست، مشمول سومین مورد از موارد تحدید اصل آزادی اراده می‌شود. بنابراین کسی که نسبت به وکیل قراردادن سفیه اقدام می‌کند، از تشریفات عقود تعیین شده در قانون تبعیت نکرده است.

۳.۳. تعارض وکالت سفیه با مفاد ماده ۶۶۲ قانون مدنی

چنان‌که ضمن تبیین ادله صحت وکالت گذشت، قائلان این دیدگاه ماده ۶۸۲ را مفسر ماده ۶۶۲ قانون مدنی دانسته و از این طریق، سفیه را برای عهده‌دار شدن وکالت دارای اهلیت لازم دانسته‌اند. اما چیزی که مورد غفلت ایشان قرار گرفته است، مفاد ماده ۶۶۷ قانون مدنی است که مقرر می‌دارد: «وکیل باید در تصرفات و اقدامات خود مصلحت موکل را مراعات کند و از آنچه که موکل بالصراحه به او اختیار داده یا برحسب قرائن و عرف و عادت داخل اختیار اوست، تجاوز نکند.» در فقه امامیه نیز «رعایت مصلحت موکل» امری ضروری و به عبارتی، شرط صحت تصرفات وکیل دانسته شده است^{۳۰} و بنابر گفته برخی از فقها، شرط نفوذ وکالت سفیه است.^{۳۱}

مشهور و قانونگذار، وکالت سفیه را بدین سبب صحیح دانسته‌اند که تصرفات او در اموال دیگران با اذن آن‌ها صورت می‌گیرد، لذا از این امر به‌عنوان مصحح تصرفات سفیه استفاده شده است، در حالی که این‌گونه نیست تا اینکه در تمامی مصادیق عقد وکالت، سفیه صرفاً وکیل در اجرای عقود یا تصرفاتی باشد که نیاز به

۲۹. جعفری لنگرودی، تأثیر اراده در حقوق مدنی، ۲۹.

۳۰. مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة والبرهان، ۵۲۳/۹ تا ۵۲۴؛ بحرانی، الحدائق الناظرة، ۲۷/۲۲.

۳۱. فاضل لنگرانی، قاعدة میسور، ۳۹۸.

اراده وی ندارند؛ بلکه سفیه در برخی از انواع عقد وکالت، وکیل در اصل معامله قرار می‌گیرد، به طوری که نیازمند اراده وکیل و همچنین تخصص لازم است و او باید با در نظر گرفتن تمام اطراف و ابعاد موضوع وکالت، نسبت به رعایت مصلحت موکل توجه و دقت لازم را داشته باشد، لذا در این موارد، سفیه به مثابه آلتی و ابزار انعقاد عقد نیست تا گفته شود با اذن موکل و حدود تعیین شده توسط وی، تصرفات سفیه صحیح است. چنان که برخی از حقوق دانان که معتقدند اهل دانستن سفیه برای وکالت خلاف ظاهر ماده ۶۶۲ قانون مدنی است و وکالت وی را تنها در مواردی که اراده وی نقشی در موضوع وکالت ندارد، صحیح دانسته و بر این باورند: در مواردی که وکیل تنها مأمور ابلاغ یا امضای سند و رساندن پیام است و اراده او نقشی در انعقاد قرارداد موضوع وکالت ندارد، نظری که وکالت را درست می‌شمارد خالی از قوت نیست.^{۳۲} علاوه بر آن، با توجه به اینکه در عقد وکالت، اعطای نیابت صورت می‌گیرد و به موجب آن، موکل اقدام وکیل را در انجام دادن اعمال حقوقی به منزله اقدام خود می‌داند و به او اختیار می‌دهد که به نام و حساب موکل تصرفاتی انجام دهد،^{۳۳} ضرورت برخورداری وکیل از اهلیت لازم برای تصرفات مذکور بیش از پیش نمایان می‌شود.

اعمال سفیه، مانند صغیر ممیز به سه دسته تقسیم شدنی است: ۱. اعمال صرفاً مضر؛ حتی با اجازه یا اذن ولی یا قیم، باطل و بلا اثر است، زیرا حجر سفیه که مبتنی بر مصلحت اوست، بطلان این گونه اعمال و عدم اختیار ولی را در این مورد اقتضا می‌کند؛ ۲. اعمال صرفاً نافع؛ به اذن یا اجازه نیازی ندارند و بدون اذن نیز نافذ و معتبرند، زیرا سفیه دارای اراده حقوقی است و می‌تواند این گونه اعمال را انجام دهد. بند آخر ماده ۱۲۱۴ قانون مدنی بیان می‌کند: مع ذلک، تملکات بلاعوض از هر قبیل که باشد، بدون اجازه هم نافذ است، مثل هبه غیر معوض؛ ۳. اعمالی که احتمال نفع و ضرر دارد: حکم عدم نفوذ، مخصوص اعمال این دسته است که بیشترین معاملات سفیه را تشکیل می‌دهد. البته تنفیذ ولی یا قیم در این موارد باید با رعایت مصلحت سفیه باشد، مستفاد از مواد ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ قانون مدنی.^{۳۴}

از برخی عبارات فقیهان نیز می‌توان اهل دانستن سفیه را تنها در آن دسته از اموری که حق تصرف در آن‌ها را دارد، استنباط کرد. برای مثال، امام خمینی ضمن بیان شروط وکیل و موکل می‌گوید: «در وکیل شرط است که تمکن عقلی و شرعی داشته باشد که خودش در آنچه که وکالت پیدا کرده انجام دهد، پس وکیل شدن محرم در آنچه که برای محرم جایز نیست، صحیح نمی‌باشد؛ مانند خریدن شکار و نگاهداری آن و

۳۲. کاتوزیان، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، ۴۴۰.

۳۳. کاتوزیان، دوره مقدماتی حقوق مدنی، ۵۷/۲.

۳۴. صفایی، قاسم‌زاده، حقوق مدنی اشخاص و محجورین، ۲۷۲ تا ۲۷۳.

واقع ساختن عقد نکاح.^{۳۵} عدم توانایی سفیه در تصرفات حقوقی و مالی با حفظ مصلحت موکل، حاکی از عدم تمکن عقلی اوست. چنین شخصی که از نقصان ذاتی برخوردار است، عقلاً نمی‌تواند این تصرفات را به نمایندگی از شخص دیگری محقق سازد.

در واقع، همان مؤلفه‌ای که فقدان آن در تصرفات وکیل موجب می‌شود تا اقدامات و تصرفات او باطل یا غیرنافذ تلقی شود، در وکالت سفیه، به طور کامل و مستمر مفقود است؛ چراکه مبنای اصلی وکالت و اعطای نمایندگی این است که موکل در بسیاری از امور فرصت آن را نمی‌یابد تا درباره همه جزئیات کار وکالت تعلیم لازم را بدهد یا ضرورتی نسبت به تعلیم آن نمی‌بیند، لذا چگونگی اجرای وکالت را به امانت و کاردانی و مراقبت وکیل وا می‌گذارد. در این هنگام، اذن موکل مقید بر این است که وکیل به سود او گام بردارد و چون امینی دلسوز مصلحت او را در نظر داشته باشد،^{۳۶} در حالی که نه تنها عدم کاردانی سفیه امری محرز و مسلم است؛ بلکه حتی عدم صلاحیت او در حفظ و نگهداری اموال که مرحله‌ای بسیار پایین‌تر از مهارت و کاردانی و تخصص در مسائل مربوط به اموال است، ثابت شده است و کاردانی در مرحله‌ای فراتر از توانمندی‌های معمول و متعارف در حفظ و نگهداری اموال است. بنابراین سفیهی که از نگهداری اموال خود و معاملات معمول منع شده است، به طریق اولی نمی‌تواند در معاملات پیچیده‌تر و نیازمند تخصص و کاردانی وکیل قرار گیرد و این توجیه که سفیه برخلاف مجنون و صغیر مسلوب‌العبارہ نیست، نمی‌تواند مصحح وکالت وی در اموری شود که در آن‌ها فاقد قوه تشخیص مصالح و مفاسد است.

علاوه بر این‌ها، سفیه (وکیل) به موجب عقد وکالت ملزم به رعایت مصلحت موکل می‌شود و این شرط، اشکال وکالت سفیه را دوچندان می‌کند؛ مصلحتی مربوط به اموال و حفظ آن‌ها از تبذیر و اسراف و صرف آن‌ها در راه‌های عقلایی است و مصلحت دیگر مربوط به شخص موکل و اموال و معاملات او بسته به شرایط و موقعیت وی است، زیرا سفیه کسی است که اموال خود را در غیر از راه‌های عقلایی صرف می‌کند و سفاهت نوعی سبکی عقل و نقصان آن و عدم کمال عقل نسبت به مسائل اقتصادی و اجتماعی است؛ یعنی عقل سفیه در امور اقتصادی و مسائل مربوط به معاملات و معاش و برخورد با دیگران دچار کاستی و نقصان است و در واقع، می‌توان گفت که سفاهت وی به جهت برخورداری از ضعف قوای فکری و عدم قدرت بر قضاوت صحیح و استدلال مطلوب و همچنین نیاز به راهنمایی و سرپرستی و نظارت دیگران در مواقع فشار اقتصادی و اجتماعی است و اینکه به‌تنهایی قادر به تشخیص راه از چاه نخواهند بود.^{۳۷} از

۳۵. خمینی، تحریر الوسیله، ۴۳/۲.

۳۶. کاتوزیان، عقود معین حقوق مدنی، ۱۸۱ تا ۱۸۰.

۳۷. میرخلیلی، جعفری خسروآبادی، زارع، «حمایت حقوقی از عقب‌ماندگان ذهنی از منظر حقوق پزشکی و رویه قضایی ایران»، ۹۶ تا ۹۵.

طرفی، موکل برخلاف سفیه فردی است دارای سلامت کامل قوای دماغی، لذا سفیه که از نقصان ذاتی برخوردار است چگونه می‌تواند تشخیص دهد که موکل که فردی است جائزالتصرف، اگر معامله می‌کرد چگونه معامله می‌کرد؟ به‌ویژه اینکه، برخی مصلحت ملزمه در عقد وکالت را چیزی فراتر از مصلحت عرفی و درجه‌ای بالاتر از حد متعارف می‌دانند و بر این باورند که وکیل نه تنها موظف است به مثابه انسانی عادی رفتار کند، بلکه موظف است مصلحت خاص موکل خود را رعایت کند؛^{۳۸} زیرا اگر سفیه از چنین توان تشخیصی برخوردار می‌بود در اموال خود آن‌گونه که به صلاح و مصلحت و مطابق با عملکرد انسانی عادی و سالم بود رفتار می‌کرد. در واقع، میان ممنوعیت سفیه در تصرفات مالی متعلق به خود و ممنوعیت وی در تصرفات مالی متعلق به دیگری ملازمه برقرار است؛ زیرا محجوریت سفیه به دلیل نقصان ذاتی عقل وی در اقدامات و تصرفات مالی است، فارغ از اینکه آن اموال متعلق به چه کسی باشد. علاوه بر آن، یکی از علل حجب سفیه در امور مالی، حفظ منافع سفیه و جلوگیری از ورود ضرر احتمالی به وی است، در حالی که در وکالت او، نه تنها چنین ضرری متوجه شخص سفیه است؛ بلکه زمینه ورود ضرر به موکل و تفویت منافع وی نیز فراهم آمده است.

واقعیت این است که عدم توانایی سفیه در عهده‌دار شدن وکالت، در تمامی اقسام عقد وکالت متصور است؛ چه در خصوص وکالتی که به صورت مطلق صورت می‌گیرد که پیش‌تر و ضمن تبیین مفهوم مصلحت گفته شد که در این قسم از وکالت رعایت مصلحت موکل الزامی است و چه در وکالتی که تمام مصادیق موضوع وکالت توسط موکل تعیین شده است و به عبارتی، وکالت به طور خاص محقق شده و وکیل موظف است برحسب محدوده تعیین شده عمل کند و چه در وکالتی که موضوع وکالت مقید به صلاح‌حدید موکل شده است. در فرض اخیر، به طریق اولی وکالت سفیه فاقد اعتبار است.

فقیهان بر این نظرند که اگر موکل، وکیل را برای فروش متاعی وکیل کرده باشد و درعین حال، عقد به صورت مطلق باشد؛ یعنی معین نکند که متاع را به چه قیمتی بفروشد، اطلاق مقتضی است که وکیل آن را به ثمن‌المثل بفروشد؛ یعنی وکیل حق ندارد آن را به کمتر از ثمن‌المثل بفروشد، مگر اندک نقصانی که عادتاً از مثل آن چشم‌پوشی شده و در آن تسامح می‌کنند؛ مثل یک درهم در ضمن صد درهم و نیز مورد دیگری استثنا شده است، یعنی باید گفت: اگر وکیل متاع را به ثمن‌المثل بفروشد اشکالی ندارد، بلکه در این مورد لازم است فروش به آن را ترک کند و به ثمن دیگری بفروشد و آن موردی است که شخص متاع را بیشتر از ثمن‌المثل می‌خرد که در اینجا همان طوری که گفتیم بر وکیل جایز نیست که بر ثمن اکتفا کند،

بلکه به ثمنی که باذل بذل می‌کند باید بفروشد.^{۳۹} در واقع، فروش مبیع به ثمن‌المثل در صورت اطلاق عقد وکالت و نیز فروش آن به بیش از ثمن‌المثل در فرضی که باذل نسبت به چنین کاری اقدام می‌کند، به سبب حفظ و مراعات مصلحت موکل است.

در صورتی که عقد وکالت مقید و برای امر خاصی منعقد شود و موکل در موردی خاص و با حدود تعیین‌شده به وکیل اعطای نمایندگی کند؛ مثلاً به او وکالت می‌دهد تا خانه او را بفروشد یا اجاره دهد، در این صورت وکیل نمی‌تواند غیر از امور معین، اعمال دیگری را انجام دهد.^{۴۰} در این فرض نیز وکالت سفیه با اشکال روبه‌روست؛ زیرا در این فرض از وکالت، وکیل می‌بایست براساس حدود تعیین‌شده رفتار کند و عدم تجاوز از اذن موکل بر مبنای تشخیص عرف و عادت و شهادت به دخول آن بخش نیز نسبت به امور مالی از عهده سفیه خارج است؛ زیرا فرض بر این است که شخص سفیه در امور مالی قادر به تشخیص مصالح و مفاسد نیست و اموال را در راه‌هایی به مصرف می‌رساند که موجب اسراف و تبذیر آن‌ها می‌شود و این مهم نیز به سبب ضعف و نقصان ذاتی وی است و در حین وکالت نیز این نقصان همچنان پابرجاست؛ چراکه مطابق با ماده ۶۷۱ قانون مدنی: «وکالت در هر امر، مستلزم وکالت در لوازم و مقدمات آن نیز هست، مگر اینکه تصریح به عدم وکالت باشد.» بنابراین هرگاه به کسی وکالت در فروش خانه داده شود، وکالت مزبور شامل تنظیم سند و امضای دفاتر رسمی نیز هست و بالعکس، طبق ماده ۶۶۵ قانون مدنی: «وکالت در بیع، وکالت در قبض ثمن نیست، مگر اینکه قرینه قطعی دلالت بر آن کند؛» زیرا بیع بدون قبض ثمن از مشتری ممکن است و بیع مستلزم اخذ ثمن و نیز از مقدمات آن نیست، ولی هرگاه قرینه قطعی دلالت کند که وکالت در بیع شئی وکالت در اخذ ثمن آن نیز هست، چنان‌که هرگاه کسی به دیگری وکالت دهد که در بازار مکاره فلان‌شهر مال‌التجاره‌ای را بفروشد، ناچار باید بر آن بود که وکیل مزبور وکالت در اخذ ثمن نیز داشته باشد؛ زیرا بازار مکاره، محل تجمع خریداران ناشناس است که از نقاط دور به آنجا آمده‌اند که هرگاه وکیل ثمن مال‌التجاره را دریافت نکند ممکن است دیگر به خریدار دسترسی پیدا نشود یا وصول ثمن دچار اشکال شود، بلکه در چنین موردی هرگاه فروشنده به استناد عدم وکالت در اخذ ثمن آن را دریافت ندارد، عرف او را تخطئه می‌کند و همچنین وکالت در خرید، وکالت در اخذ و قبض مبیع نیست، مگر آنکه قرینه قطعی دلالت بر آن کند.^{۴۱}

در موردی نیز که موکل موضوع وکالت را مقید به صلاح‌دید وکیل می‌کند و به او می‌گوید: «هرچه که

۳۹. شهید ثانی، الروضة البهیة، ۳۷۱/۴.

۴۰. امامی، حقوق مدنی، ۲۲۰/۲.

۴۱. امامی، حقوق مدنی، ۲۲۱ تا ۲۲۰/۲.

خودت مصلحت می‌دانی»، این عدم‌توانایی سفیه در تشخیص مصلحت، از شدت و قوت بیشتری برخوردار است. در این صورت، اگر موضوع وکالت راجع به مسائل مالی و تصرفات مربوط به مال باشد، فرض مسلّم این است که اصلاح مال و تصرفات عقلایی از عهده سفیه خارج است و در حقیقت، سفیه به دلیل همین نقصان و ضعف در اصلاح مال و تصرفات عقلایی مربوط به معاملات و اموال است که سفیه نامیده شده است. لذا در این فرض که موکل به‌نوعی اختیار تام به وکیل اعطا می‌کند، در صورتی که وکیل او از سفاهت و نقصان ذاتی برخوردار باشد، به‌مثابه کسی است که اموال خود را به سفیه سپرده است و بنابراین، اگر سفیه تصرفی در این اموال کند که موجب اتلاف و تبذیر آن‌ها شود، بر تلف اموال خود اقدام کرده است و با توجه به اینکه از سفاهت وکیل مطلع بوده و باین حال اختیار اموال و معاملات خود را به او واگذار کرد، ضمانتی متوجه سفیه نیست؛ چراکه موکل مطابق با قاعده اقدام در خصوص اتلاف اموال خود اقدام کرده است. در واقع، واگذاری تصرفات مربوط به موضوع وکالت به سفیه، در مواردی که امور مالی موضوع واقع می‌شود، با تعریف ارائه‌شده از سفیه همخوانی و مطابقت ندارد. به‌عبارتی، وقتی که به سفیه گفته می‌شود مطابق با صلاحدید خودت عمل کن، در این هنگام سفیه عیناً با اموال موکل همان رفتاری را خواهد داشت که با اموال خود بروز می‌دارد. گرچه در سایر اقسام وکالت نیز این مهم محقق است، اما در فرض کنونی، عملکرد سفیهانه سفیه با اموال موکل، ظاهرتر و آشکارتر از سایر موارد است.

نتیجه‌گیری

برخلاف قول مشهور فقیهان، حجر سفیه، تنها به تصرفات مالی مربوط به خود اختصاص ندارد؛ بلکه وی به علت ضعف ذاتی و نقصان در قوای دماغی، در تصرفات مالی مربوط به دیگری نیز توان تصرفات عقلایی را ندارد. لذا همان‌طور که برخی از اندیشمندان معاصر تصریح کرده‌اند، وکالت وی تنها در اموری که جایزالتصرف است صحیح و منشأ اثر خواهد بود؛ از قبیل هبه بدون عوض و امثال آن. اما وکالت وی در امور مالی نمی‌تواند منشأ اثر باشد؛ زیرا سفیه در این قبیل تصرفات، محجور و از منع قانونی برخوردار است و این مهم، اهلیت وی را که به موجب ماده ۶۶۲ قانون مدنی شرط صحت وکالت دانسته شده است، مورد خدشه قرار می‌دهد. ناگفته نماند که حمایتی بودن حجر سفیه تأکیدی است بر عدم اهلیت او نسبت به وکالت در امور مالی؛ بدین جهت که مبنا و علت حمایت قانونگذار، همان نقصان ذاتی او و عدم تشخیص مصلحت اموال است و این مهم در سفیه محقق است، هم در زمان مواجهه او با اموال شخصی اش و هم در رویارویی با اموال دیگران.

همچنین با توجه به اینکه مطابق با ماده ۶۶۷ قانون مدنی، رعایت مصلحت موکل بر وکیل امری الزامی

تلقی شده است، به طوری که در صورت فوت آن، تصرفات سفیه غیر نافذ یا باطل محسوب شده است، بنابراین شایسته است تا وکالت وی محدود به تصرفات غیر مالی باشد و در امور مالی نمی توان قائل به صحت وکالت او شد؛ چراکه رعایت «مصلحت موکل» امری است که مبتنی بر خرد و کاردانی وکیل نسبت به موضوع وکالت و همچنین موقعیت و شرایط وکیل و اشراف کامل بر واقعه است، که این مهم با توجه به نقصان سفیه در تشخیص منافع و نتایج مربوط به تصرفات مالی، در خصوص تصرفات حقوقی و مالی امری است خارج از توان سفیه.

منابع

- ابن منظور، محمد بن مکرم. لسان العرب. بیروت: دار الصادر. چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
- امامی، سید حسن. حقوق مدنی. تهران: کتابفروشی اسلامیة. ۱۳۸۴.
- امامی، سید حسن. حقوق مدنی. تهران: کتابفروشی اسلامیة. چاپ بیست و پنجم، ۱۳۹۱.
- ایازی، محمد علی. ملاکات احکام و شیوه های استکشاف آن. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. ۱۳۸۹.
- بحرانی، یوسف بن احمد. الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. ۱۳۶۳.
- پرچین سلفی، محمد فرید. «ماهیت وکالت و قلمرو موضوعی آن در حقوق ایران»، دومین کنفرانس علمی پژوهشی رهیافت های نوین در علوم انسانی ایران. ۱۳۹۷.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. تأثیر اراده در حقوق مدنی. تهران: گنج دانش. ۱۳۸۵.
- حاجی عزیز، بیژن، سیده مریم اعتماد. «ضمانت اجرای عدم رعایت مصلحت در وکالت»، فقه و اصول. س ۴۷، ش ۱۰۰، بهار ۱۳۹۴، ۳۷ تا ۵۵. 10.22067/fiqh.v47i20.22474
- حسینی عاملی، محمد جواد بن محمد. مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة. بیروت: دار احیاء التراث العربی. بی تا.
- خمینی، روح الله. تحریر الوسیله. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س). ۱۳۹۲.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. المفردات فی غریب القرآن. بیروت: دار العلم. ۱۴۱۲ق.
- رهپیک، حسن. حقوق مسئولیت مدنی و جبران ها. تهران: خرسندی. ۱۳۸۷.
- سبزواری، عبدالاعلی. مهذب الأحکام فی بیان حلال و الحرام. قم: سید عبدالاعلی سبزواری. ۱۴۱۳ق.
- سنهوری، عبدالرزاق احمد. وکالت. تهران: آریان. ۱۳۸۳.
- شبیری زنجانی، موسی. کتاب نکاح. قم: رأی پرداز. بی تا.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية. قم: داوری. ۱۴۱۰ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة. ۱۴۱۳ق.
- صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر

مذهب اهل بیت(ع). ۱۴۲۱ق.

- صفایی، حسین، مرتضی قاسم‌زاده. حقوق مدنی اشخاص و محجورین. تهران: سمت. ۱۳۸۸.
- طباطبایی، علی بن محمد. ریاض المسائل. قم: آل‌البتیت(ع). ۱۴۰۴ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. ارشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان. قم: مؤسسة النشر الإسلامي. ۱۴۱۰ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام. قم: مؤسسة النشر الإسلامي. ۱۴۱۳ق.
- فاضل لنکرانی، محمدجواد. قاعدة میسور. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار(ع). ۱۳۹۶.
- فاضل هندی، محمدبن حسن. كشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحكام. قم: مؤسسة النشر الإسلامي. ۱۴۱۶ق.
- قانون مدنی مصوب ۱۳۰۷/۰۲/۱۸.
- کاتوزیان، ناصر. دوره مقدماتی حقوق مدنی: درس‌هایی از عقود معین. تهران: کتابخانه گنج دانش. ۱۳۷۷.
- کاتوزیان، ناصر. عقود معین حقوق مدنی. تهران: شرکت سهامی انتشار. چاپ پنجم، ۱۳۸۵.
- کاتوزیان، ناصر. قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی. تهران: میزان. چاپ سی و نهم، ۱۳۹۲.
- کاشف‌الغطاء، محمدحسین. تحریر المجلة. قم: مجمع‌العالمی لتقريب المذاهب الإسلامية. ۱۴۲۲ق.
- محقق حلی، جعفر بن حسن. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام. قم: اسماعیلیان. ۱۴۰۸ق.
- محقق کرکی، علی بن حسین. جامع المقاصد في شرح القواعد. قم: آل‌البتیت(ع). ۱۴۱۴ق.
- محمدی، غفار، توران محمدی. «بررسی وضعیت وکالت صغیر ممیز و سفیه»، مطالعات حقوق شهروندی. ش ۲۳، شهریور ۱۴۰۰، ۴۱۵ تا ۴۳۲.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. مجمع الفائدة والبرهان في شرح إرشاد الأذهان. قم: مؤسسه النشر الاسلامی. بی تا.
- میرخلیلی، سیداحمد، نصراله جعفری خسروآبادی، زینب زارع. «حمایت حقوقی از عقب‌ماندگان ذهنی از منظر حقوق پزشکی و رویه قضایی ایران»، فصلنامه حقوق پزشکی. دوره ۱۳، ش ۵۰، پاییز ۱۳۹۸، ۸۰ تا ۱۰۷.
- نراقی، احمد بن محمد مهدی. رسائل و مسائل. قم: کنگره بزرگداشت محققان ملامهدی و ملااحمد نراقی. ۱۳۸۰.

Transliterated Bibliography

- 'Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Irshād al-Adhḥān ilā Ahkām al-Īmān*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. 1990/1410.
- 'Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Qawā'id al-Ahkām fi Ma'rifa al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. 1993/1413.
- Ayāzi, Muḥammad 'Alī. *Milākāt Ahkām va Shīvih-hā-yi Istikshāf ān*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. 1970/1389.
- Bahrānī, Yūsuf ibn Aḥmad. *al-Ḥadā'iq al-Nāḍira fi Ahkām al-'Itra al-Ṭāhira*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. 1985/1363.
- Faḍīl Hindī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Kashf al-Lithām wa al-Ibhām 'an Qawā'id al-Ahkām*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-

Islāmī. 1995/1416.

Fāzil Lankarānī. Muḥammad Javād. *Qā'idah-yi Maysūr*. Qum: Markaz-i Fiqhī A'imah Athār(AS). 2017/1396.

Hājī 'Azīzī, Bizhan, Sayyidah Maryam I'timād. "Ḍimānat Ijray 'Adam Ra'āyt Mašliḥat dar Vikālat", *Fiqh va Uṣūl*. yr. 47, no. 100, Spring 2016/1394, 37-55.

Husaynī 'Āmulī, Muḥammad Javād ibn Muḥammad. *Miftāḥ al-Karāmah fī Sharḥ Qawā'id 'Allāma*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Tūrāth al-'Arabī. s.d.

Ibn Manzūr, Muḥammad ibn Mukarram. *Lisān al-'Arab*. Beirut: Dār al-Ṣādir. Chāp-i Sivum, 1994/1414.

Imāmī, Sayyid Hasan. *Huqūq-i Madanī*. Tehran: Kitābfurūshī Islāmīyah. 2005/1384.

Imāmī, Sayyid Hasan. *Huqūq-i Madanī*. Tehran: Kitābfurūshī Islāmīyah. Chāp-i Bist va Panjum, 2013/1391.

Ja'fari Langirūdi, Muḥammad Ja'far. *Taṣīr Irādih dar Huqūq-i Madanī*. Tehran: Ganj-i Dānish. 2007/1385.

Kāshif al-Ghiṭā', Muḥammad Husayn. *Tahrīr al-Majāla*. Qum: Majma' al-'Ālamī li-Taqrīb al-Madhāhib al-Islāmīyah. 2001/1422.

Kātūziyān, Nāshir. *Davrah-yi Muqadamātī Huqūq Madanī: Dars-hā-yī az 'Uqūd-i Mu'ayyan*. Kitābkhānah Ganj-i Dānish. 1998/1377.

Kātūziyān, Nāshir. *Qānūn Madanī dar Naẓm Huqūqī Kunūnī*. Tehran: Mizān. Chāp-i Si va Nuhum, 2014/1392.

Kātūziyān, Nāshir. *Uqūd-i Mu'ayyan Huqūq-i Madanī*. Tehran: Shirkat Sahāmī Intishār. Chāp-i Panjum, 2007/1385.

Khumaynī, Rūḥ Allāh. *Tahrīr al-Wasilah*. Tehran: Mū'assisah-yi Tanẓīm va Nashr-i Āṣār-i Imām Khumaynī. 1972/1392.

Mīr Khalīlī, Sayyid Aḥmad; Naṣr Allāh Ja'fari Khusrū Ābādī, Ziynab Zāri'. "Himāyat Huqūqī az 'Aqabmāndigān-i Zihni az Manzar-i Huqūq-i Pizishki va Ravīyah-yi Qazāyi Irān", *Faṣlnāmih-yi Huqūq-i Pizishki*. Durīh-yi13, no. 50, autumn 2020/1398, 80-107.

Muḥammadī, Ghafār, Tūrān Muḥammadī. "Barrisi Vẓīyat Vikālat Ṣaghīr Mumayiz va Safih", *Muṭālī'āt Huqūq Shahrivāndī*. No. 23, Shahrivar 2022/1400, 415-432.

Muḥaqqiq Hillī. Ja'far ibn Ḥasan. *Sharā'i' al-Islām fī Masā'il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qum: Ismā'īliyan. 1988/1408.

Muḥaqqiq Karakī, 'Alī ibn Ḥusayn. *Jāmi' al-Maqāsid fī Sharḥ al-Qawā'id*. Qum: Āl al-Bayt(AS). 1994/1414.

Muqaddas Ardabili, Aḥmad ibn Muḥammad. *Majma' al-Fā'idā wa al-Burhān fī Sharḥ Irshād al-Adhhān*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. s.d.

Narāqī, Aḥmad ibn Muḥammad Mahdī. *al-Rasā'il wa Masā'il*. Qum: Kungirah-yi Buzurgdāshat Muḥaqqiqān Mulā Mahdī

va Mulā Aḥmad Narāqī. 2002/1380.

Parchīn Salafī, Muḥammad Farīd. "Māhiyat Vikālat va Qalamrū Mawḍū'ī ān dar Ḥuqūq-i Irān", *Duvvumīn Kunfirāns 'Ilmī Pazhūhish Rahyāft-hā-yi Nuvīn dar 'Ulūm Insānī Irān*. 2019/1397.

Qānūn-i Madanī, Muṣavvab-i 1928/05/08; 1307/02/18.

Rāghib Iṣfahānī, Ḥusayn ibn Muḥammad. *Mufradāt fi Gharīb al-Qurān*. Beirut: Dār al-'Ilm. 1992/1412.

Rahpiyk, Hasan. *Huqūq Maš'ūliyat-i Madanī va Jubrān-hā*. Tehran: Khursandī. 2009/1387.

Sabzawārī, 'Abd al-A'lā. *Muhadhdhab al-Aḥkām fi Bayān al-Halāl wa al-Harām*. Qum: Sayyid 'Abd al-A'lā Sabzawārī. 1993/1413.

Şafāyī, Ḥusayn, Murtaḍā Qāsimzādah. *Huqūq Madanī Ashkhāş va Mahjūrīn*. Tehran: Samt. 2010/1388.

Şāhib Jawāhir. Muḥammad Ḥasan ibn Bāqir. *Jawāhir al-Kalām fi Sharḥ Sharāy' al-Islām*. Qum: Mū'assisa Dāyira al-Ma'ārif Fiqh Islāmī bar Mazhab Ahl-i Bayt(AS). 2000/1421.

Sanhūrī, 'Abd al-Razzāq Aḥmad. *Vikālat*. Tehran: Āriyān. 2004/1383.

Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn 'Alī. *al-Rawḍa al-Bahiya fi Sharḥ al-Lum'ah al-Dimashqiyah*. Qum: Dāwarī. 1990/1410.

Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn 'Alī. *Masālik al-Aḥām ilā Tanqīḥ Sharā'ī al-Islām*. Qum: Mū'assisa al-Ma'ārif al-Islāmiya. 1993/1413.

Shubayrī Zanjānī, Mūsā. *Kitāb-i Nikāḥ*. Qum: Ra'ypardāz. S.d.

Ṭabāṭabāyī, 'Alī ibn Muḥammad. *Riyāḍ Masā'il*. Qum: Āl al-Bayt(AS). 1984/1404.